



خلاصة البلدان با کتابی درباره قم صدۀ یازدهم

(۲)

غرض از تألیف خلاصه البلدان هر چه بوده در عمل خواسته اند جنبه تشیع مردم قم را تقویت کرده باشند. چنانکه در باب پنجم کتاب از مشایخ کباری که در شهر قم بوده اند تنها کسانی را نام میبرد که به مذهب شیعه معروف بوده اند و از آن میان خانواده بابویه را به تفصیل یاد میکند و توفیق حضرت عسکری را درباره علی بن حسین بن موسی بابویه با ترجمه کامل فارسی آن ثبت نموده ولی از درج اسامی کسانی که (تشیع آنها) نزد مؤلف به ثبوت نرسیده بود دریغ ورزیده و با سؤال و جواب رکن الدوله دیلمی با ابن بابویه و برخی حکایات که دلیل بر تشیع مردم قم دانسته است باب را خاتمه میدهد.

در ضمن این حکایاتی که از جمله ادله تشیع اهل قم می شمارد، حکایتی است که «اصفهان‌نی از قمی پرسید که از کدام شهری؟ قمی گفت از شهر دندان‌کنان! مرد اصفهان‌نی فرمود و گفت: معنی مفهوم نیست! قمی گفت: معنی آن است که چون من بگویم قمی تو گوئی آه! و از این مفهوم میشود که قمی نباشد الا شیعه و اصفهان‌نی نباشد الا سنی! اما در این وقت، دارالسلطنه اصفهان به دولت صفویه چنان شده که مقرر اکثر فضلاء شیعه امامیه گردیده.»

فصل پنجم که درباره آمدن اشعریان به آبه و قم باشد شرح عمران این ناحیه را از تاریخ قم اقتباس کرده ولی در مورد قنات شهر به ذکر قنات‌هایی پرداخته که در عصر مؤلف دایر و جاری

بود و میگوید: «لله الحمد دار المؤمنین قم در این وقت کمال معموری به هم رسانیده و مزارع و بساتین نزهت آرا و منازل و عمارات دلگشا و مساجد و حمامات باصفا در بلده مزبور به هم رسیده و فی الواقع شهری شده که اگر متوطنین و سکنه آنجا ترك اخلاق ذمیه و صفات خبیثه از حقد و حسد و کبر و نفاق و غمازی که در این جزو از زمان درهه شهرها باب و طبیعت ثانیه این خدا انصاف داده ها شده نمایند و همگی برادروار با هم دوست و مهربان گردند و غم یکدیگر خورند و ترك تعصب جاهلیت و دقت حیدری و نعمه الهی بودن که کار اجلاف و او باش و اجامه است نمایند و همه ایشان یک مذهب و یک طریقه که تعصب تشیع اهل بیت بوده که روش شیعیان قدیم بوده اختیار کنند بی تکلف مثل دار المؤمنین قم به همه جهان شهری برای توطن و مسکن نمیشد.» (بالتلخیص)

در اینجا فضل مشیح در نصیحت مردم قم می آورد که نشان میدهد در آن زمان دستخوش نفاق و چند دستگی و منحرف از راه و رسم مذهبی بوده اند. آنگاه به ذکر قناتهای تازه میبرد از: قنات خواجه اثر خواجه ابوالقاسم را که به مزارع و باغها آب میداده و نیمدانگ آن را صفی-قلی خان شاملو و پسرش دانیالخان برحوضها و حمامها و برکه های شهر وقف کرده بودند. قنات فردوسی را میرسراج الدین علی موسوی احداث کرده بود که او را جد مادری مرحوم میرسراج ولد میرصفی حسنی طباطبائی اردستانی مینویسد. در این قنات برای جلوگیری از شولا (ت) کول آهنی به کار برده بودند. و چند پشته کار قنات که از زیر رودخانه میگذشت به کولهای آهنی بسته شده بود. قنات قاضی شرف که پس از احداث آن به دست شرف الدین عبدالمجید قاضی قمی، بانی به دست ترکمانان مهاجم به قم کشته شد و قنات به دست میگشت تاملکیت آن به آقا سلیمان قمی رسید و در صدد احیا و تکمیل آن برآمد و چون کار به سنگ و کمر رسیده بود حدادان را بر سر کاریز برده و ساعت به ساعت کلنگها را جهت مقیان آتشکاری و تند مینمودند و قومشان آن کمر را میکنند و چنان اهتمام میشد که در شبها نیز قومشان پوست میپوشیدند و کار میکردند تا از کمر گذشت و آب فراوان به هم رسانید و ایوم در قم قناتی بر نفع تر از قنات قاضی شرف نیست و نیمدانگ یاد او زده یک آن را مرحوم میرزا صفیخان ساوه ای خرید و برحوضها و حمامهای قم وقف کرد. چون از این سه قنات پر آب تر نبود به ذکر آنها اقدام شد.»

صاحب خلاصه که همه چیز قم را با چشم استحسان مینگرد و از مومیائی قم چنان شگفت آور سخن میگوید که قابل قبول عقل نیست و درباره مارهای شهر خویش تبلیغ میکند «که مارهای اصیل این شهر کسی را نمیگزند و اگر هم بالفرض زنند نمیکشند. مکرر به تجربه مشخص گردیده و فقیر خود قریب به ده نفر را به رأی العین دیده ام که مار قم گزیده و همه به سلامت مانده اند» و به ذکر شواهد میپردازد.

در ذکر آبه و کاشان از توابع قم دو فصل دارد. در فصل کاشان از برخی علما نام میبرد «چون آخوند ملا نورالدین حکیم و حکیم علی که شرح بر کلیات قانون نوشته و حکیم شمس و

حکیم محمد رضا و عمدة الفضلا، والمجتهدین مولانا، محمد محسن فیض و علامی مولانا شاه مرتضی و مولانا عبدالغفور و حکیم محمد یوسف و از مستخرجان مولانا جلال و آخوند ملا فرشته و غیر هم.» در پایان فصل کاشان از قول حسن بن حسن صاحب تاریخ قم میگوید که کاشان با توابعش در قدیم از توابع قم بوده و اکثر ستافات کاشان را با شهر کاشان ابو موسی اشعری فتح کرد و آنگاه سخن عجیبی میآورد که «قبل از فتح اکثر اهل آن ولایت سنی بوده اند و الحال نیز مردم دوسه قریه کاشان که نصر آباد و خمیره باشد همان سنیند» ولی از خمیره در توابع کاشان نامی نمیرد و مؤلف گوئی ابو موسی اشعری صحابی را با اشعریان شیعی قم اشتباه کرده و فتح کاشان را با غلبه اشعریان شیعه بر قوم بربک منوال پنداشته و چنان مطلب ناصوابی را بر قلم آورده است.

مؤلف در بخشی که به دژها و قلعه‌های قدیمی نواحی قم اختصاص داده جایی که از نیاستر سخن در میان میآید به تفصیل میبرد. نیاستر را در فصل دیگری تابع کاشان مینویسد و درباره بنای آن داستانی از همدستی مرد راهزنی با خواهرش می آورد و حکایت را بدینجا میرساند که مرد حرامی خواهر خود را به تدبیر گرفتار ساخت و زننده در چینه دیوار قلعه نهاد و مینویسد که فقیر قلعه را دیده ام و ایوم اکثر عمارات آن منهدم شده اما دیوار آن باقی است و در یک سمت آن چینه علامت دسومت سابق و تغییر رنگی در گل چینه هست که به زعم مردم آن ناحیت مدفن آن دختر است. آنگاه درباره غار کوه نیاستر شرحی مینویسد که نظیر آن را در مأخذی دیگر از قدیم و جدید هنوز ندیده ام و بدین سبب گزارش دیدار او را از این اثر به تلخیص از خلاصة البلدان نقل میکند:

«در کوه نیاستر چاهها و سردابهای بسیار کنده و بریده اند و آن را خود فقیر مشاهده نموده ام و بدچاهها و سردابهای آن رفتم. اگر چه جمعی مانع بودند و میگفتند به سبب دشواری راه و تنگی و تاریکی، کسی بدان موضع نتواند رفت. از عمرین روایتی میآوردند و آنرا دلیل بر منع حقیر از حرکت میساختند. اتفاقاً از جهل و غرور عنفوان شباب این قضیه موجب زیادتى شوق حرکت بدان موضع شد. پس پنج نفر دیگر که یکی از آنها عالیحضرت میرزا مطلب نواده شیخ عبدالعالی بود بر آن حرکت مصمم گردیدیم و آنچه از آن دیده شد مینگارم .

«پس آن پنج نفر و حقیر که مجموع شش نفر بودیم و سه نفر از این شش نفر اهل نیاستر بودند با دو دبه روغن چراغ و سه عدد چراغ و دو دسته فتیله و کبریت و یک توبره گاه و دو طناب شتری و بد قدر کفایت روزه آذوقه و سنگ چخماق که از ضروریات حرکت بدان موضع اند و از اسلحه، میرزا مطلب شمشیر و سپری و رجب آقای فراش عالیحضرت میرزائی میرزا محمد معصوم خلف نواب میرزا مهدی که در آن وقت ایشان هم در نیاستر و از مانعین حرکت فقیر بودند، یک قبضه تفنگ با خود داشت. همه جا بر تیغه آن کوه میآمدیم تا اینکه به شکافی رسیدیم که تا پایین تخمیناً صد ذرع باشد و در محاذی آن کوه دیگری هست که عرض آن تقریباً یک ذرع و فاصله دو کوه دو ذرع بود و

میایست از این تیغ کوه به آن تیغ کوه جست و به سبب ارتفاع کوه و بعد مسافت آن شکاف از زمین و تنگی عرض جای پا چشمها تاریکی و سرها دور میگردد. پس ساعتی در آنجا بنشسته و چشمها بر بستیم تا قدری آرامی حاصل شد پس اول یکی از آنها که از همان قریه و مرد پهلوانی بود ابتدا بدجستن از آن شکاف کرد و طنابی را گرفته یکسر آن را محکم بر میان خود بست و در عقب نخسته سنگی نشست و دستهای خود را بر شکافهای کوه گرفت و یکسر دیگر آن طناب را به طرف ما پنج نفر انداخت يك يك بر کمر خود بستیم و از آنجا میجستیم. پس هر شش نفر بد تیغ کوه دیگر جسته باز بر آن روان شدیم. تا آنگاه که منتهی شد بد صفه ای که از سنگ بریده و تراشیده بودند و در آن صفه دهانه مغاره و نقبی ظاهر بود که بدانجا داخل میایست شد و چون تاریک بود هر دو کس را يك چراغ ضرور بود. پس به دستور مقرر سه چراغ روشن یکی از آنها را پهلوان نیاستری برداشت اول داخل آن نقب شد و از عقب او فقیر و بعد از ما شخص نیاستری با میرزا مطلب و بعد از ایشان رجب آقا و نیاستری داخل نقب گردیدند. هر دو نفر يك چراغ داشتیم تا آنکه نقب منتهی به چاهی شد پس بآن چاه که عمقش قریب سه ذرع بود در آمدیم در ته آن نقبی بود در آن نقب همی رفتیم تا آنگاه که نقب به چهار صفه ای منتهی شد که در سنگ تراشیده بودند و در هر صفه ای دهانه نقبی بود. پس بر در یکی از آنها قدری گاه به جهت نشان و علامت ریختیم و بدان داخل شدیم. آن نیز منتهی به چاهی شد که بر سر آن نیز نخسته سنگی بود بآن چاه در آمدیم عمقش از چاه اول سه ذرع زیاد بود و همچنین مرتبه به مرتبه عمق چاهها زیاد میگردد نقبی که در آن چاه بود ما را به چهار صفه دیگری رسانید. بدین ترتیب تا هفت چهار صفه رفتیم و دیدیم در وضع آن چاهها و نقبها و چهار صفه ها تغییری نمی یافتیم مگر به کوچکی و بزرگی بعضی از آن چهار صفه ها نسبت به هم. و در دو چهار صفه غرفه ها نیز در سنگ تراشیده بودند. بعضی از آن چاهها مربع کنده و تراشیده شده بود و بعضی مدور. هر چه میرفتیم چاهها عمیقتر میشد و به هیچوجه روزند و روشنی در آنها نبود. اثر نوك كلنگها در آنها ظاهر بود و جمیع آنچه را کنده بودند به خارج نقل کرده بودند و گمان میکردیم که همه آنها را جاروب کرده اند. بالجمله تا هفت چهار صفه رفتیم عمق چاه آخرین به پانزده ذرع میرسید و در نقب آخرین اثر رطوبت و آب و وزیدن هوا محسوس گردید و دیگر رفتا راضی به رفتن نگشتند و از آن نقبها که گاه ریخته بودیم به صد مشقت برگشتیم و در وقت غروب آفتاب به منزل خود خدمت مخادیم عظام میرزا محمد معصوم و میرزا ابوطالب و میر محمد صالح و حکیم سدید و میرزا جان و غیره که رفقای بیلافت بودند رسیدیم و سرگذشت خود را به جهت ایشان حکایت کردیم و خدام میرزائی بعد از رجوع به دار السلطنه اصفهان حکایت را به جهت پدر نقل کرد و نواب به جهت غرابت و تازگی که داشت شبی به خدمت اعلیحضرت صاحبقرانی عرض نمود. فرموده بودند آیا بر قول ناقل اعتمادی هست؟ نواب عرض کرده بود که یکی از سادات قم که آشنای قدیم این بنده در گاهست خود این موضع را دیده و غلامزاده

محمد مصوم در فریة نیامتر و با اورفیک بوده اما جرأت رفتن نکرده و احتیاط نمود . و اینصورت فرموده بودند که ستم کرده بوده است و در واقع چنان موضعی دیدن دارد اگر چنانچه عبور رایات ما بدان حدود باشد آن را خواهیم دید.» (با تلخیص)

قسمت آخر کتاب خلاصه در بیان احوال غدیر خم و احادیثی است در فضیلت حضرت امیر المؤمنین که در اثنای آنها احیاناً حکایاتی هم در این زمینه جای دارد . نسخه منحصر به فرد کتاب که در این مقاله مورد استناد قرار گرفته در این بخش به حدیثی ناقص میماند که قضاوت حضرت علی را در مورد ازاله بکارت دختری شرح میدهد که به تهمت زنا پیش خلیفه ثانی آورده بودند و حضرت پس از تفرقه میان شهود، دریافت که توطئه ای درباره دختر کرده بودند تا او را در انتظار خوار سازند و حضرت در نقل نظیر این داستان راجع به دانیال هنوز به پایان نرسیده کتاب ناقص میماند. حدیث از تهذیب نقل شده است. نسخه دارای بیش از هشت هزار و پانصد بیت کتابت است و در همان زمان تألیف نوشته شده و عجلاناً جز این يك نسخه، نسخه دیگری از آن سراغ نداریم .

۱۳۵۳/۸/۱۰



هنر و بی هنری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فخر از هنر نمای و باهل هنر سحر ای
اندر جهان چو بی هنری عیب و عار نیست
وز عیب و عار بی هنری بر کنار باش
با فخر و با هنر زی و بی عیب و عار باش
«حکیم سوزنی سمرقندی قرن»